

کلیت یک حکومت نیست، بلکه معمولاً به صورت ضدیت با قوانین، مقررات و دستورات حکومتی معین و نقض آنها بروز می‌کند. بنابراین، کسانی که به نافرمانی مدنی دست می‌زنند، ممکن است اهداف و تمایلات سیاسی و اجتماعی متفاوت و حتی متضادی داشته باشند، چپ یا راست، انقلابی یا اصلاح طلب باشند؛ اما علی‌رغم تمام اختلافات، آنها می‌توانند در نقطه اشتراکی با هم پیوند بخورند: در نقض آگاهانه، عامدانه و سازمان یافته یک سلسله قوانین و دستورات معین حکومتی. توجه به این صفت «حکومتی» اهمیت دارد، زیرا اصطلاح «نافرمانی مدنی» عموماً به اقدامات سیاسی اطلاق می‌شود، یعنی به اقداماتی که طرف مقابل آنها حکومت یا بعضی از دستگاه‌های حکومتی است. به عبارت دیگر، نافرمانی مدنی معمولاً دربارهٔ رویارویی افراد با نهادهای «جامعه مدنی» یا رویارویی میان خود این نهادها به کار نمی‌رود و صفت «مدنی» در این اصطلاح - همان طور که گفتیم - به معنای «غیر نظامی» است و تعلق به «جامعه مدنی» را نمی‌رساند.

و بالاخره، باید توجه داشت که اصطلاح «نافرمانی مدنی» را معمولاً دربارهٔ اقدامات مستقیم براندازی - هر چند مسالمت آمیز - به کار نمی‌برند. یعنی نافرمانی مدنی، قاعدتاً حول نقض قوانین و فرامین حکومتی معین صورت می‌گیرد، هر چند که با هدف‌های کاملاً انقلابی سازمان داده شده باشد. بنابراین، راه‌پیمایی‌های مثلاً دورهٔ انقلاب ۱۳۵۷ یا تظاهرات و تجمعات دانشجویان در ۱۸ تیر ماه ۷۸ و چند روز بعد از آن را معمولاً نافرمانی مدنی نمی‌نامند. اقداماتی از این دست را باید اقداماتی آشکارا انقلابی نامید، گرچه کاملاً مسالمت آمیز باشند.

با این مشخصات، نافرمانی مدنی شیوهٔ مبارزه‌ای است متعلق به سده‌های اخیر که در دنیای قدیم نمی‌توانسته کاربرد زیادی داشته باشد. نخستین نمونه‌های نافرمانی مدنی - به عنوان یک شیوهٔ مبارزه با ظرفیت‌های توده‌گیر شدن - را در سال‌های شکل‌گیری جنبش استقلال‌طلبی آمریکا می‌توان مشاهده کرد. در سال ۱۷۶۵ در ایالت‌های شرقی آمریکا - که در آن موقع هنوز مستعمرهٔ انگلیس بودند - جنبش گسترده‌ای در اعتراض به «قانون تمبر» (قانونی که از طریق خرید اجباری تمبر، بر پاره‌ای اسناد رسمی، روزنامه‌ها و سایر اسناد چاپ شده، مالیات می‌بست) شکل گرفت که گاهی با تظاهرات و گردهم‌آبی‌های نسبتاً خشنی هم همراه بود؛ اما در جریان آن شکلی از جنبش نافرمانی به وجود آمد و مردم آمریکا از خرید تمبر مالیاتی سر باز زدند تا جایی که پارلمان انگلیس ناگزیر شد «قانون تمبر» را در سال ۱۷۶۶ الغاء کند. تجربهٔ این پیروزی بود که سابقه و زمینهٔ مساعدی برای شکل‌گیری جنبش نافرمانی وسیع‌تری را در سال ۱۷۷۳ فراهم آورد، جنبشی که در اعتراض به «قانون چای» به وجود آمد و به جنگ‌های استقلال آمریکا منتهی شد. در جریان جنبش ضد چای، امریکائیان مصرف چای را تحریم کردند و حتی از ورود محموله‌های چای به بندر آمریکا جلوگیری کردند و در مقابل، امپراتوری انگلیس به سرکوب وسیع‌تری دست زد و پارلمان انگلیس با تصویب یک رشته قوانین (که در آمریکا به «قوانین غیر قابل تحمل» معروف شدند) آزادی‌های مردم مستعمرات را محدودتر ساخت و حتی در ایالت ماساچوست (که کانون جنبش بود) نوعی حکومت نظامی برقرار کرد. و از اینجا بود که جنبش‌های ضد مالیات مردم آمریکا به جنبش استقلال‌خواهانه روئیدند.^(۲) در جنبش‌های ضد مالیات آمریکا، توجه به دو نکته اهمیت دارد: اول این که، اینها هنوز جنبش‌های انقلابی نبودند و مردم این مستعمرات هنوز به پادشاه انگلیس به عنوان «رهبر و پدر مشترک ما» ابراز وفاداری می‌کردند. حرف آنها این بود که امپراتوری انگلیس با تحمیل مالیات بر مستعمرات، قانون اساسی خودش را (که طبق آن وضع

مالیات بدون تصویب نمایندگان مردم نامشروع تلقی می‌شد) زیر پا می‌گذارد، زیرا مردم مستعمرات در پارلمان انگلیس نماینده‌ای ندارند و مشروعیت مالیات بر ایالت‌های مستعمره منوط به تصویب آن از طرف مجلس نمایندگان هر یک از ایالت‌هاست. دوم این که، جنبش‌های ضد مالیات امریکائیان مرزبندی روشنی با شیوه‌های غیر مسالمت‌آمیز نداشتند و به لحاظ نظری، بر بنیاد اصل عدم خشونت استوار نبودند. اما بنابه مجموعه شرایط، شیوه‌های اصلی مبارزه، مسالمت‌آمیز بودند و در بطن چنین مبارزاتی بود که عملاً نوعی نافرمانی مدنی شکل گرفت و توده‌ای شدن این جنبش‌ها، و مخصوصاً گسترش آنها به میان طبقات پائین را شتاب داد.

نمونه‌های دیگری از نافرمانی مدنی را می‌توان در دورهٔ رویارویی ایالت‌های شمال و جنوب آمریکا بر سر برده‌داری مشاهده کرد؛ هنگامی که عدهٔ قابل توجهی در ایالت‌های شمالی به مخالفت فعال با «قانون برده‌فراری» برخاستند و نقض آن را یک وظیفهٔ اخلاقی قلمداد کردند. در متن همین رویارویی‌ها بود که هنری دیوید ثورو (H.D. Thoreau) در سال ۱۸۴۹ مقالهٔ معروفی در دفاع از «نافرمانی مدنی» نوشت که معمولاً آن را نخستین بیانیهٔ نظری نافرمانی مدنی تلقی می‌کنند. ثورو به لحاظ نظری، بیشتر یک آثارشیرست بود و می‌گفت «بهترین حکومت آن است که اصلاً حکومت نکند»، ولی نظریهٔ او به این دلیل اهمیت پیدا کرد که ضرورت مقابله با قوانین غیراخلاقی و غیرانسانی را پیش می‌کشید و تناقض بنیادهای نظام ارزشی مسلط در جامعهٔ آمریکا را نشان می‌داد. و این نکته‌ای بود که در آن هنگامهٔ رویارویی مخالفان و طرفداران برده‌داری در آمریکا، خیلی‌ها، مخصوصاً در ایالت‌های شمالی، در حقانیت آن تردیدی نداشتند. مثلاً در همان دوره، امرسون (R.W. Emerson) شاعر و فیلسوف معروف، در ضرورت مبارزه با برده‌داری (که عملاً در قانون اساسی آمریکا نیز پذیرفته شده بود) و حقانیت اخلاقی چنین مبارزه‌ای، دائماً یادآوری می‌کرد که «قانون برتر از قانون اساسی هم وجود دارد».^(۲) همین تأکید ثورو بر ضرورت عدم اطاعت از قوانین غیر اخلاقی باعث شده است که نظریهٔ او در دهه‌های اخیر نیز شدیداً مورد توجه قرار بگیرد. در واقع، او را باید نخستین نظریه پرداز نافرمانی مدنی در مقابل دولت‌های دموکراتیک به حساب آورد. فراموش نباید کرد که عنوان اصلی مقالهٔ او «مقاومت در مقابل حکومت مدنی» بوده است.

اما مفهوم نافرمانی مدنی، بیش از همه با نام مهاتما گاندی گره خورده است. به وسیلهٔ او بود که نافرمانی مدنی به افریقا و آسیا کشیده شد و در مقابله با نظام‌هایی غیر دموکراتیک، و در ابعاد واقعی‌توده‌ای به کار گرفته شد. سهم گاندی را در تکامل دادن نافرمانی مدنی و شناساندن آن به جهان در چهار نکته می‌توان خلاصه کرد:

۱- گاندی به لحاظ مفهومی، نافرمانی مدنی را دقیق‌تر کرد و عنصر کنش‌گری را در آن پررنگ‌تر ساخت. قبل از گاندی، مفهوم نافرمانی مدنی چندان دقیق نبود و حتی بسیاری از مبلغان شناخته شدهٔ آن، به فرق میان «نافرمانی مدنی» و «مقاومت منفی» توجهی نداشتند و تأکیدشان عمدتاً روی عنصر مسالمت بود. اما گاندی ضمن تأکید بسیار قاطع و حتی شبه مذهبی، روی عنصر مسالمت، عنصر کنش‌گری را نیز شدیداً مورد تأکید قرار داد. در واقع، او از اصطلاح «مقاومت منفی» متنفر بود و شیوهٔ مبارزهٔ خود را شیوهٔ جدیدی تلقی می‌کرد. او در سال ۱۹۰۶، هنگامی که هنوز در افریقای جنوبی بود، برای پیدا کردن عنوان مناسب‌تری که بتواند روح این شیوهٔ جدید مبارزه را بیان کند، جایزه تعیین کرد. و بالاخره، اصطلاح «ساتیاگراها» (Satyagraha) را روی آن گذاشت، که از دو کلمهٔ (سانسکریتی) Satya (حقیقت) و Agraaha (سرکشی)